

مناسبات تقابلی دو دولت صفوی و عثمانی

بتول ساریحان^۱، زهرا روح‌الهی امیری^۲

چکیده

در طول بیش از دو سده سلطنت صفویان بر ایران، میان دو دولت ایران و عثمانی، روابط بسیار پرفرازونشیبی برقرار بود. وقوع جنگ‌های متعدد و انعقاد معاهده‌های صلح مختلف از نمودهای بارز دوره‌های جنگ و صلح پیاپی میان دو دولت است. پرداخت به موضوع مناسبات میان دو حکومت می‌تواند زوایای پنهان تاریخ را روشن کند و در تحلیل بهتر روابط این دو حکومت مفید واقع شود. در نتیجه پژوهش حاضر در نظر دارد با روش توصیفی-تحلیلی به این پرسش پاسخ گوید که مناسبات تقابلی دو دولت اسلامی عثمانی و صفویه چگونه بوده است. نتایج حاصل از پژوهش حاضر حاکی از آن است که مناسبات این دو حاکمیت که بیشتر سمت‌وسوی تقابلی داشته است باعث نبردهای متعدد میان دو حکومت در طول تاریخ شده است.

واژگان کلیدی: دولت صفوی، دولت عثمانی، ارتباط دولیت صفوی و عثمانی

۱. مقدمه

جنگ‌های دو دولت صفوی و عثمانی در عهد شاه اسماعیل و سلطان سلیم اول با شکست ایران در چالدران خاتمه یافت و جنگ‌های دوران شاه طهماسب و سلطان سلیم با انعقاد قرارنامه آماسیه در رجب ۹۶۲ پایان پذیرفت. از زمان انعقاد قرارنامه مزبور تا سال ۹۸۶ که دولت عثمانی در عهد سلطنت مراد سوم (۱۰۳۱-۹۸۲) اقدام به لشکرکشی به قلمرو ایران کرد، یک دوره بیست و چهار ساله صلح میان دو دولت برقرار بود. از مرگ شاه طهماسب تا سقوط صفویان، نوع روابط میان دو دولت بیش از آنکه

۱. دانش پژوه کارشناسی تاریخ اسلام، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی ص العالمیه، ترکیه.

۲. مدیر گروه علمی-تربیتی تاریخ اسلام، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی ص العالمیه، ایران.

تابع تحولات داخلی عثمانی باشد بیشتر تابع حوادث و تحولات داخلی ایران بود. چنان که هرگاه دولت صفوی روبه ضعف و سستی می‌گذاشت، دولت مردان عثمانی به بهانه‌های مختلف آتش جنگ را روشن می‌کردند و به قلمرو صفویان یورش می‌بردند. باوجود دشواری‌هایی که ایرانیان با عثمانیان از نظر مرزی و مذهبی داشتند و برخی از سلاطین این دولت تحمل وجود دولتی مستقل و مسلمان را درکنار خود نداشتند، دولت عثمانی طی قرن هفدهم تا نوزدهم، سدی استوار در برابر تجاوز اروپایی‌ها به شرق و از جمله ایران بوده است. عمده دشواری ایران با این دولت به دلیل توسعه‌طلبی بیهوده این دولت برای تسلط بر یک دولت مسلمان شرق خود بود و به‌طور معمول، این حرکت یعنی، بهانه مبارزه با مذهب تشیع را به اصطلاح خودشان رفض توجیه می‌کرده است. نباید پنهان کرد که باوجود جنگ‌های ایران و عثمانی در برخی از مقاطع تاریخی در دوره صفوی، دوره‌های صلح طولانی میان این دو دولت نشان‌گر آن است که همواره در دو طرف، افراد عاقلی بودند که می‌توانستند اهمیت وجود این صلح را برای هر دو طرف دریابند.

۲. تأسیس دولت عثمانی

ترک‌های عثمانی در سه دهه نخست قرن سیزدهم مانند بسیاری از قبایل ترک از مناطق استپی آسیا به سمت غرب و آناتولی آمده و وارد آسیای صغیر شدند. براساس نقل منابع عثمانی، عثمانی‌ها منتسب به قبیله‌ای از قبایل غزترکی به نام قبیله قایی هستند. این قبیله از میانه آسیا تحت رهبری ارطغرل به سمت غرب حرکت کرد و بعدها جانبدار سلطان علاءالدین اول، سلطان دولت سلجوقی روم شده به سپاه او پیوست. علاءالدین در جنگ سال ۶۳۰/۱۲۳۲ پیروز شد و به عنوان پادشاه حمایت این گروه آنان را در شمال غرب آناتولی در منطقه ای به نام سکود در مرزهای دولت بیزانس با دولت سلجوقی اسکان داد. (احمدی‌قاسمی اسماعیل، ۱۳۸۸، ص ۱۵) ارطغرل به حفاظت از مرزهای پیشین بسنده نکرد و به نام سلطان به سرزمین‌های بیزانس حمله برد و مناطقی را به محدوده نفوذ خود افزود. ازمزمانی که ارطغرل در سال ۶۸۷ درگذشت و فرزندش عثمان یعنی، کسی که بعدها دولت عثمانی به نام وی نامیده شد برجای پدر نشست این امیرنشین به سرعت ترقی کرده و به مرور به امپراطوری بزرگی تبدیل

شد که سرزمین‌های متعلق به آن در آسیا، اروپا و آفریقا قرار داشت و از بزرگ‌ترین دولت‌های اسلامی شد که تاریخ شاهد آن بوده است (احمدی‌قاسمی اسماعیل، ۱۳۸۸، ص ۱۷).

با حمله مغول در سال ۱۳۰۰ میلادی به آسیای صغیر، دولت ترک‌های سلجوقی از میان رفت. پس از آن بود که امیرعثمان چون سایر امرا، برویرانه‌های دولت سلاجقه روم اعلام استقلال کرد و از آن پس، سلطان نامیده شد. عثمانی‌ها ابتدا با حمله به مناطق اروپایی، دایره سرزمین خود را گسترش دادند و در مرحله بعد متوجه مرزهای شرقی خود شدند و فتوحات خود را در منطقه شرقی ادامه دادند که شامل ایران نیز می‌شد. در نهایت عثمانیان فتوحات را هم در اروپا و هم آسیا و آفریقا گسترش دادند و به این ترتیب، امپراطوری عثمانی در وسعتی بسیار گسترده به وجود آمد. (احمدی‌قاسمی اسماعیل، ۱۳۸۸، ص ۱۷) سرانجام خلافت عثمانی با تلاش‌های نیروهای ملی ترکیه به رهبری مصطفی کمال پاشا ملغی شد و سلطان عبدالمجید عزل شد (احمدی‌قاسمی اسماعیل، ۱۳۸۸، ص ۱۹۴).

۳. تأسیس دولت صفوی

اولین فرد خاندان صفوی که از او ملاحظات تاریخی در دست است، شخصی است به نام فیروزشاه زرین کلاه که در قرن یازدهم می‌زیست و زمین‌دار ثروتمندی در ناحیه اردبیل در شرق آذربایجان و شمال غربی ایران بود. منشأ خاندان صفویه هنوز هم در پرده‌ای از ابهام است. برخی نژاد آنان را به یمن می‌رسانند و آنان را عرب می‌دانند و برخی دیگر ایشان را ترک معرفی می‌کنند. کسروی بعد از بررسی دقیق شواهد به این نتیجه رسیده است که صفویه ساکنین بومی ایران و از تبار خالص آریایی بوده‌اند، اما به آذری که نوعی از ترکی و زبان بومی آذربایجان است، تکلم می‌کرده‌اند. (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۲) از مهمترین شخصیت‌های صفویه می‌توان به شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۷۳۵-۶۵۰) اشاره کرد که نام این سلسله از او گرفته شده است. شیخ صفی که ریاست طریقه زاهدیه را بعد از استادش شیخ زاهد به دست آورده بود، مسئولیت هدایت معنوی مریدان را به عهده گرفت و این، دوران جدیدی از ترویج و پیش‌برد فعالانه این طریقت جدید است که طریقتی صوفیانه و مهم محلی بود، ولی به نهضتی مذهبی تبدیل شد و در ایران، سوریه و آسیای صغیر، گسترش یافت (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۷).

با رسیدن جنید در سال ۸۵۱ به رهبری طریقت صفویه، نهضت صفویه وارد مرحله مهمی از دو قرن تدارک صبورانه برای تأسیس سلسله صفویه شد. جنید از هنگام تصدی رهبری، علائم آشکاری از تمایل به قدرت دنیوی و پادشاهی نشان داد. او اولین رهبر صفویه است که لقب سلطان گرفت. او با تحریک مریدانش به جهاد علیه کفار، روحیه جنگ جویی را در طریقت وارد کرد. این فعالیت‌ها باعث سوءظن حکمران غرب ایران، جهان‌شاه قره‌قویونلو شد که سلطه‌اش از آذربایجان و مرزهای گرجستان تا خلیج فارس برقرار بود. (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۱۵) جهان‌شاه به جنید دستور متفرق کردن نیروها و خروجش از اردبیل را داد و بدین ترتیب، جنید به همراه عده‌ای از صفویان طریقت صفویه چندسالی را در آسیای صغیر و سوریه گذراند تا اینکه اوزون حسن، رهبر آق‌قویونلوها و دشمن جهان‌شاه به او پناه داد و با ازدواج خواهر اوزون حسن و شیخ جنید، اتحاد سیاسی میان آنان برقرار شد (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۱۶). پس از جنید، پسرش حیدر به ریاست رسید، اما با مرگ اوزون حسن و جانشینی پسرش یعقوب، روابط آنان تیره شد؛ زیرا یعقوب به نحو فزاینده‌ای، حضور یک نیروی مجهز و تربیت‌شده را در حوزه سلطنتش، خطری بالقوه برای مقام خود می‌دید (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۱۸).

پسران حیدر (علی، ابراهیم و اسماعیل) که پس از کشته شدنش در جنگ با یعقوب به دست او اسیر بودند، پس از چهارسال ونیم اسارت، آزاد شدند و در پی انتقام پدر برآمدند. ابراهیم به آق‌قویونلوها پناهنده شد و علی در جنگ کشته شد. (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۲۰) کشمکش‌های میان شاهزادگان رقیب آق‌قویونلوها برای دستیابی به حکومت این فرصت را به اسماعیل، برادر کوچک‌تر داد تا بتواند تجدید قوا کند. او در سال ۹۰۷ در حالی که بیش از ۱۴ سال نداشت به کمک یارانش، (قزلباش‌ها، در تبریز تاج‌گذاری کرد. هنگام تاج‌گذاری او فقط بر ناحیه آذربایجان مسلط بود و ده سال طول کشید تا بقیه ایران را فتح کند. (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۲۱) سرانجام دولت صفوی به دست نادرشاه افشار منقرض شد.

۴. دلایل و نتایج جنگ بین دو دولت ایران و عثمانی

۴-۱. سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶) - شاه اسماعیل اول (۹۰۷-۹۲۹)

تأسیس دولتی با ایدئولوژی رزمنده شیعی در جوار مرزهای شرقی امپراطوری عثمانی، تهدیدی جدی برای امپراطوری بود به‌ویژه دلیل حضور تعداد زیادی ترکمن در داخل مرزهای امپراطوری عثمانی که نسبت به ادعاهای شاه اسماعیل مبنی بر اینکه وجودی نیمه خداست، همدلی داشتند و از تلاش وی برای برقراری دولتی شیعی در ایران حمایت می‌کردند. آنها نیرویی را تشکیل می‌دادند که امروزه از آن به عنوان ستون پنجم یاد می‌شود. از آنجا که عثمانیان در ابتدا کمابیش از سوی همان تصوف نامتعارفی که اساس قدرت صفویه بود، حمایت شده بودند، خطر اغوای ترکمن‌ها به واسطه تبلیغات صفویه بیشتر می‌شد. اگرچه طی قرن چهاردهم سلاطین عثمانی رفته‌رفته به زندگی متمدن در قصرها روی آوردند و بیش از پیش تحت تأثیر عرف قرار گرفتند، رعایای آنها در نواحی دوردست کوهستانی در آناتولی شرقی در مجاورت مرزهای ایران همچنان به گونه‌های مختلفی از فرق شیعی تعلق داشتند که بعدها برای گریختن از آزار حکومت عثمانی به جرم رافضی بودن، حق پناه گرفتن در زیر چتر فراگیر و خطاپوش تشکیلات بکتاشی را به دست آوردند. افراد قبایل ترکمنی که به این گروه‌های ترکمنی تعلق داشتند زمینه‌های مناسبی برای تبلیغات صفویه به وجود آورده بودند. آنان به اسماعیل حرمت می‌نهادند و هزاره‌ها زیر علم او جمع می‌شدند. اسماعیل در طی پنج سالی که در لاهیجان در خفا به سر می‌برد (۹۰۵-۹۰۰) از طریق شبکه وسیعی از مأموران به نام‌های خلیفه، دده، لهو پیر با این مریدان در آناتولی تماس دائم داشت. (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۳۷)

گرایش بسیاری از اتباع عثمانی در آناتولی به صفویان به واسطه قدرت تبلیغات سیاسی- مذهبی آنان دلیل عمده بروز جنگ بین دو دولت بود. اگر عثمانیان به سرعت و به‌طور قطع به این جریان پایان نبخشیده بودند سلطه آنان بر نواحی وسیعی از بخش‌های شرق قلمروشان در معرض خطر قرار گرفته بود و مکتب تشیع یکی از کامل‌ترین موفقیت‌هایش را به دست می‌آورد. بایزید دوم که با احتمال از دست رفتن وفاداری آناتولی شرقی نسبت به دولت عثمانی روبه‌رو شده بود در ۸-۹۰۷ دستور تبعید

بسیاری از شیعیان را از آناتولی به موريا (MOREA نام قدیمی شبه جزیره پلپونز) داد. در ۹۱۷-۹۱۶ شورش گسترده شیعیان در تکه در ساحل مدیترانه ای آسیای صغیر نشان داد که خطر هنوز هم وجود دارد و در همان سال شمار بسیاری از افراد قبیله تکه لو برای تقویت سپاه اسماعیل به ایران رسیدند. این دو واقعه نشان دهنده سلطه ایدئولوژی صفویه نه تنها در آناتولی شرقی بلکه در آناتولی مرکزی هم هست. سلیم پس از آنکه توانست پدرش بایزید دوم را مجبور به کنار رفتن از سلطنت کند، بر تخت تکیه زد. وی از همان آغاز نشان داد که تمایل به خونریزی دارد؛ زیرا کارش را با کشتن شمار زیادی از برادرانش آغاز کرد. چندی نگذشت که گروه دیگری از مردم و یاران خود را نیز کشت و علاقه خود را برای وارد شدن در میدان های نبرد نشان داد. سلیم توجه اصلی خود را معطوف به مرزهای شرقی عثمانی کرد که دولت صفوی به تازگی در آن به قدرت رسیده بود و بیم روبه روشن شدن با آن دولت وجود داشت. سلیم نخستین حاکم عثمانی بود که به طور عمیق با مسائل مرزهای شرقی دولت عثمانی آشنا بود. (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۵۱)

به واسطه فضای باز و آرام سیاسی در زمان بایزید دوم در شرق و توجه او به جهاد در اروپا، تشیع در میان قبایل ترکمان شرق آناتولی موجب بسط قدرت دولت صفوی در آن نواحی شده بود. به طوری که سبب افروخته شدن خشم سلاطین عثمانی بر ضد صفویان شد و آنان را متوجه خطری کرد که دولت صفوی می توانست بر ضد عثمانی داشته باشد. در اوایل سلطنت سلطان سلیم مناسبات صفویان با عثمانی ها به مرحله بدی رسیده بود. زمانی که سلیم، حاکم طرابوزان بود و هنوز به تخت سلطنت دست نیافته بود اهمیت نفوذ تشیع را در منطقه دریافته و بر آن بود تا پدرش را وادار به مقابله با آن کند، اما تلاشش به جایی نرسید. وقتی به سلطنت رسید، شاه اسماعیل برای وی تبریکی نفرستاد. در مقابل، سلیم خواست تا خطر نفوذ تشیع را از میان ببرد. به همین دلیل فتوایی از شیخ الاسلام در ضرورت جنگ با شیعیان گرفت و به استناد همین فتوا، شمار زیادی از شیعیان آناتولی را به قتل رساند. اسماعیل نیز در مقابل، در ایران دست به کشتار سنیان زد. در میان سلیم و شاه اسماعیل، نامه های تندی رد و بدل شد و پس از آن، سلیم اعلان جهاد دینی بر ضد صفویان کرد و برای جنگ به سوی ایران تاخت. (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۵۲)

نخستین جنگ میان عثمانی ها و صفوی ها در دشت چالدران در نزدیکی تبریز و در ۹۲۰ ه. ق میان ارتش سراسر مسلح به توپ و تفنگ عثمانی با نیروهای صفوی صورت گرفت و به طور طبیعی با پیروزی عثمانی خاتمه یافت. راجر سیوری در کتاب ایران عصر صفوی دلایل جنگ میان ایران و عثمانی را دو مورد ذکر می کند: اول اقدامات نورعلی خلیفه در آناتولی شرقی در ۹۱۸/۱۵۱۲-۹۱۷ که با سپاهی از صفویه مرکب از صوفیان طریقت صفوی همان منطقه انجام می گرفت و دوم حمایت شاه اسماعیل از رقبای سلیم پس از مرگ سلطان بایزید در همان سال. اسماعیل در ابتدا از احمد که جانشین بلا فصل سلطنت بود و پس از قتل او به فرمان سلیم از پسرش مراد حمایت می کرد. اسماعیل در نظر داشت از مراد برای بسیج مخالفین سلیم استفاده کند، اما هنگامی که حمایت مورد انتظار از مراد صورت نگرفت از این نقشه چشم پوشید. مراد در ایران پناه داده شد و بعدها در کاشان درگذشت. (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۳۹)

۴-۱-۱. استراتژی جنگی و شرح وقایع چالدران

سلطان سلیم پس از تحکیم پایه های سلطنتش به تهیه مقدمات تهاجم به ایران با سپاهی مشتمل بر ۲۰۰۰۰۰ جنگجو دست زد که در جنگ های آن دوره خاورمیانه، تعداد قابل ملاحظه ای به شمار می آید. برای اطمینان از امنیت پشت سر، او قبل از حرکت، تشیع را تکفیر و آن را در قلمرو خود منع کرد و به قتل عام همه شیعیان پرداخت. گفته شده است که تعداد شیعیان مقتول ۴۰۰۰۰ تن بوده است، اما این، رقمی قراردادی است که نشان دهنده شمار زیاد مقتولین است. کسانی که به قتل نرسیدند، داغ زده شدند و به سرزمین های عثمانی در اروپا فرستاده شدند. سلطان سلیم در جمادی الاول ۹۲۰ به سیواس رسید. در آنجا سپاهیان را بازدید کرد و بعضی واحدهای ضعیف تر را منحل کرد، سپس به آرامی به پیشروی در مسیر شاهراهی پرداخت که به ارزجان ختم می شد و از میان ناحیه ای می گذشت که به طور منظم توسط محمدخان استاجلو والی دیاربکر ویران شده بود. در اول رجب ۹۲۰ سپاه عثمانی به دشت چالدران در شمال غربی خوی در آذربایجان رسید و روز بعد ارتش صفویه حمله را آغاز کرد.

در مورد نفرات در لشکر متخاصم در جنگ حساس چالدران ارقام متفاوتی هم از سوی منابع ایرانی و هم از سوی منابع ترک ارائه شده است چنانکه حکیم الدین بدلیسی مورخ عثمانی آورده است: «سپاه عثمانی ۱۰۰۰۰ نفر و سپاه صفویه ۴۰۰۰۰ نفر بوده اند». شاه اسماعیل دو فرمانده داشت: محمدخان استاجلو و نورعلی خلیفه که تجربه دست اولی از جنگ های عثمانیان داشتند. نظر آنها این بود که باید پیش از آنکه عثمانیان فرصت تکمیلی مواضع دفاعی خود را پیدا کنند، حمله کرد. همچنین به علت قدرت توپخانه عثمانی نباید از جلو حمله می کردند. این نظرات از جانب اسماعیل رد شد. به این ترتیب عثمانیان توانستند با فراغ بال، مواضع یا عرابه هایشان را سازمان دهند (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۳۹). دوازده هزارینی چری مسلح به شمشال (سلاح آتشین سرپر) پشت مانعی از ارابه های توپ که با زنجیر به هم بسته شده بودند، موضع گرفتند. این مانع به صورت سدی تسخیرناپذیر در برابر سپاهیان صفویه درآمد که به طور کامل از سواره نظام تشکیل شده بود. در این زمان قدرت آتش عثمانی با اثر ویران کننده اش متشکل از ۲۰۰ توپ و ۱۰۰ خمپاره انداز به نمایش درآمد. اسماعیل حملات دلیرانه، اما بی حاصلی به مواضع عثمانیان کرد؛ زیرا سلاح مشابهی برای مقابله با آنان نداشتند. بنابراین، ناچار به پایان دادن درگیری شدند. ارقام تلفاتی که منابع می دهند غیر قابل اعتماد است، اما وسعت فاجعه را بر صفویان می توان حدس زد، اما تلفات عثمانی هم کم نبود به طوری که سلیم علاوه بر از دست دادن افراد پیاده اش، قسمت اعظم نیروهای اصلی خودش را نیز از دست داد. هنگامی که شاه اسماعیل میدان جنگ را ترک کرد سلطان سلیم به تصور اینکه حيله ای در کار است به تعقیب او نپرداخت (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۴۰).

۴-۱-۲. نتایج جنگ سلطان سلیم و شاه اسماعیل

پس از شکست اسماعیل، سلیم وارد تبریز شد و به تبریز که پایتخت صفویان بود، مسلط شد و بر دارایی های شاه اسماعیل غلبه یافت و بسیاری از هنرمندان را به استامبول کوچ داد. (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۵۳) سلیم، اسرا را قتل عام کرد و هزاران نفر از صنعتگرانی را که تبریز به خاطر آنان شهرت داشت روانه استامبول کرد که در آنجا به ترویج حرفه خود و غنی سازی معماری عثمانی پرداختند. در لشکرکشی های متعاقب آن شهرهای مختلف و مناطق دیگری را اشغال کرد و سرانجام فلات مرتفع

آناتولی شرقی را به قلمرو خویش منضم کرد که موجب تأمین استحکامات طبیعی استراتژیکی برای امپراطوری عثمانی علیه هر نوع تهاجمی از شرق شد و بدین ترتیب به طور عمده، تعادل قدرت را در آسیا دگرگون کرد. او به عنوان حربه اقتصادی علیه ایران، تجارت ابریشم را که منبع اصلی صادرات این کشور به غرب و تأمین کننده درآمدهای طلا و نقره آن بود، ممنوع کرد و تجار ابریشم ایرانی بورسه را بالکان تبعید کرد (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۱۷۸). به دنبال نبرد چالدران، عثمانی ها کردستان، دیاربکر و مرعش را از دست رهبران ترکمن درآوردند، سپس به موصل وارد شدند. با این حال، بغداد و بصره همچنان زیر سلطه صفویان باقی ماند. پیوستن آناتولی شرقی به طور نهایی به دست عثمانی، نتایج مهم استراتژیک و اقتصادی دربرداشت. ساکنان زیادی از این بخش و نیز بخش میانی آسیای صغیر به نیروهای عثمانی پیوستند. چنان که عثمانی ها جاده ابریشم ایرانی را که میان تبریز-حلب و تبریز و بورسا بود در اختیار گرفتند. لازم بود دولت صفوی که از تباطش با طوایف ترکمان آن نواحی که به قزلباش معروف بودند قطع شده بود و برای تجدید سپاه خود و اداره آن چاره ای بیاندیشد (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۵۳). در جنگ چالدران اگرچه شاه اسماعیل شکست خورد، اما سلیم هم مجبور به عقب نشینی از تبریز شد؛ زیرا علاوه بر سرمای زمستانی و نبود خواربار، ناخرسندی و نافرمانی سربازان ینی چری که تمایل به علوی ها داشتند مانع پیشروی او بود. بعد از جنگ چالدران پیمان صلحی میان دو دولت امضا نشده بود (ریاحی، ۱۳۶۸، ص ۲۶).

۴-۱-۳. دلایل پیروزی عثمانیان در جنگ چالدران

بعضی از مطلعین پیروزی عثمانیان در چالدران را در درجه نخست به دلایل لجستیکی می دانند، ولی عامل قطعی در پیروزی عثمانی ها قدرت آتش آنها بود که گزارشی در آن زمان توسط کاترینوزنو سفید سابق و نیز در دربار اوزون حسن تنظیم شده و این مسئله را تأیید می کند: «سلطان (سلیم) با دیدن کشتار شروع به عقب نشینی و بازگشت کرد و در شرف فرار بود که سنان پاشا به موقع رسید، دستور داد توپخانه را به خط مقدم بیاورند و هم بر روی ینی چری و هم بر روی ایرانیان آتش گشود. اسب های ایرانیان با شنیدن غرش آن ماشین جهنمی در دشت پراکنده شدند و به دلیل وحشتی که داشتند

دیگر در اختیار سواران خود نبودند. با اطمینان گفته شده که در صورت فقدان توپخانه که باعث وحشت اسب‌های ایرانیان شد که تاکنون چنین صدایی را نشنیده بودند، همه نیروهای سلطان تارومار شده و از دم شمشیر می‌گذشتند» (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۴۱). برخلاف عثمانیان که اولین دولت مسلمانی بودند که سلاح آتشین را به کار گرفتند و از آن به مقیاس وسیع در جنگها استفاده می‌کردند، صفویان در دوره اسماعیل اول استفاده از آن را ناجوانمردی و بزدلی می‌دانستند. مملوک‌های مصر و سوریه نیز به همین نحو به سواره نظام خود پایبند ماندند و چند سال پس از چالدران به شیوه مشابهی از عثمانیان شکست خوردند. نکات قابل توجه در ارتباط با استفاده از توپ توسط ایرانیان این است که اولاً در استفاده از آن مردد بودند و ثانیاً برخلاف عثمانیان هرگز از توپ به طور مؤثر در میدان نبرد استفاده نکردند و تمایل به تحدید و کاربرد آن در محاصره‌ها داشتند. بنابراین، صفویان به دلیل عقیده‌شان در مورد سلاح‌های آتشین دچار شکست سنگینی از عثمانیان شدند. اینکه شکست آنان به اشغال بخش عمده یا تمام امپراطوری صفویه نیانجامید تا حدی مولود موفقیت سیاست امحای منابع (نابودی کلیه منابع و مواد قابل استفاده در مسیر دشمن) آنان در مسیر پیشروی عثمانیان بود. صفویان به دلیل شکست در چالدران در نبرد طولانی خود با عثمانیان به موضع دفاعی رانده شدند و برای سه ربع قرن تا هنگام سلطنت شاه عباس کبیر، ابتکار عمل را به دست نیاوردند (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۴۳).

۴-۱-۴. نظام ارتش در دولت عثمانی

ارتش و سپاه عثمانی موقعیت بسیار بالا و مهمی در تاریخ دولت عثمانی داشت و ابزاری برای حکومت و جنگ بود؛ زیرا حکومت عثمانی پیش از هر چیز، سپاهی بود و بزرگ‌ترین کارمندان دولت، هم‌زمان، فرماندهان سپاه نیز بودند. از این رو، این سخن شهرت یافته است که حکومت عثمانی و سپاه عثمانی دو روی یک سکه‌اند. پایه سپاه عثمانی، سوارکاران بودند که قدیمی‌ترین نوع سپاهی در این دولت بودند. آنها در اخل سنجق یا رأیت خاص، وظیفه حفاظت از آن را عهده‌دار بودند یعنی، جایی که زمین‌های اقطاعی آنان قرار داشت. در واقع سوارکاران موجود در یک سنجق از نوعی تشکل نظامی به عنوان سواره نظام عثمانی برخوردار بودند که با آغاز جنگ به صورت گروهان یا گردان متحد تحت

فرماندهی سنجق بیک - که متولی اقطاعات آن ناحیه بود به امور سوارکاران رسیدگی می کرد - به میدان جنگ می رفتند. (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۷۹) به مرور که سوارکاران بیش از توجه به میدان جنگ به زمین هایشان مشغول شدند و به جای خدمت نظامی حاضر به پرداخت پول شدند توجه دولت به سمت ینی چریان منعطف شد.

اینها نیروی پیاده نظام از پیشروان بودند که امتیازات خاصی داشتند و در اواخر قرن چهاردهم تشکیل شدند. افراد مسیحی اسرانیز در میان صفوف همین سپاه جای داده شدند و به خوبی آموزش دیدند تا در شمار سپاه مسلمانان درآیند و با تعصب و حمیت به سلطان خدمت کنند. رهبری این گروه را آغانکشاریه در استامبول عهده دار بود که در هر ایالت یک آغا، حامیه انکشاریه تعیین می کرد. (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۸۰) در کنار نیروهای سوارکار و ینی چری، نیروهای ویژه یا حقوق بگیر قرار داشتند که حاکمان ولایات به طور خاص، آنان را استخدام کرده بودند و حقوقشان را از درآمد ولایت می پرداختند. زمانی که بحران در دولت عثمانی بالا گرفت و نیروهای سواره و ینی چریان نظامشان را از دست دادند به ویژه در قرن هجدهم، اعتماد والیان بر نیروهای ویژه افزوده شد. ینی چریان در جنگ، در خط مقدم بودند، پس از آنان، آغاوات سپس قاضی عسکرها و حسابرسان و درنهایت، موکب سلطان که محافظان خود را داشت، همراه با حاجب با پرچم امپراطوری و آن گاه پرچم های شش گانه که هریک متعلق به سپاهیان مختلف بود به علاوه نیروهای برجسته سواره حقوق بگیر حرکت می کردند. صدراعظم و وزرا در قلب، پشت سر او پاشای روم ایلی، پاشای آتاتولی و شمار زیادی از سواران اقطاعی قرار داشتند. جناح چپ در موقعیت بالاتری قرار داشت. هر کدام از جناح چپ و راست با توپخانه و دسته ای از پیشتازان سوار حمایت می شدند. عثمانی ها از همان آغاز به توپخانه توجه ویژه ای داشتند و گروهی خاص را به عنوان توپچی انتخاب کردند که شمار آنان در روزگار بایزید (۹۱۸-۸۸۶) به هزار نفر می رسید. در دوره سلیمان قانونی (۹۷۴-۹۲۶) گروه دیگری برای توپخانه سنگین شکل گرفت. همچنان که عثمانی ها پس از توسعه دولت خود به ایجاد ناوگان های دریایی دست زدند. شمار کشتی های عثمانی در دوره سلیمان قانونی به سیصد عدد می رسید.

۴-۲. جنگ‌های سلطان سلیمان (۹۲۶-۹۷۴) و شاه طهماسب (۹۲۹-۹۸۴)

سلیمان پس از عملیات‌هایی در اروپا در سه لشکرکشی طولانی علیه ایران جنگید، ولی از هنگام پیروزی چالدران به دست سلطان سلیم، پدر سلیمان، علیه شاه اسماعیل روابط بین دو کشور بدون تلاطم بود. با اینکه هیچ‌گونه پیمان صلحی بین آنان امضا نشده بود و سلطان به رفتار تهدیدآمیز خود ادامه می‌داد. (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۳۷) هنگامی که شاه اسماعیل درگذشت پسرش طهماسب هم به همین نحو با خطر حمله تهدید می‌شد، ولی ۱۰ سال بعد از آن تهدید به مرحله عمل درآمد. در این میان، طهماسب با بهره‌برداری از غیبت ترک‌ها، حاکم بتلیس در منطقه مرزی عثمانی را به خدمت خود درآورد. درحالی که حاکم بغداد که به سلیمان وفادار باقی مانده بود به قتل رسید و یکی از هواداران شاه جانشین او شد. در پیش درآمد عملیات تلافی جویانه، سلیمان فرمان اعدام تعداد اسرای ایرانی را که هنوز در گالیپولی بودند، صادر کرد (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۳۷). شاه طهماسب که در سال ۹۳۰ حکومت را به دست گرفت، حاضر به پذیرش سلطان عثمانی به عنوان خلیفه مسلمانان نشد. به همین دلیل درگیری میان دولت عثمانی و صفوی آغاز شد. دولت صفوی می‌کوشید تا با تبلیغات خود در بخش میانی و جنوبی آناتولی برضد عثمانی دشواری ایجاد کند. این کار با نشر مذهب تشیع و سخت‌گیری بر سنیان دنبال می‌شد. سلطان سلیمان به مقابله با اقدامات طهماسب پرداخت و در سال ۹۴۰ بر منطقه ارض روم و بحیره تسلط یافت درحالی که هدف اصلی اش تسلط بر آذربایجان بود (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۵۹).

سپاه عثمانی در تابستان ۹۴۱ وارد تبریز شد و شاه طهماسب به جای دفاع از شهر از آن عقب‌نشینی کرد. نیروهای عثمانی در شرایط سخت زمستان در سرزمین‌های کوهستانی با دشواری زیاد به سوی بغداد در جنوب حرکت کردند. (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۳۷) در سال ۹۴۱ بغداد و سایر نواحی عراق بدون مقاومتی سقوط کرد رهبران دینی سنی مذهب عراق برضد سپاه ایران و رهبران شیعه که بر آنان سخت‌گیری می‌کردند، شوریدند (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۵۹). بدین ترتیب، سلیمان سرزمین‌هایی را که پیش از آن در محدوده خلافت قدیم بود در اختیار گرفت. این اقدام سبب رهایی مذهب سنی شد و رهبری دولت عثمانی را به عنوان جانبدار مرام تسنن تثبیت کرد. با وجود استیلای سلیمان بر

کردستان و بیشتر عراق، صفویان که در آذربایجان و برخی نواحی شرقی عراق و جنوب قفقاز بودند شکستی رامتحمّل نشدند (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۶۰)، در بهار ۹۴۲ سلیمان بغداد را به قصد تبریز ترک کرد و چندین ماه در آنجا ماند و قدرت و وجهه عثمانی را تثبیت کرد، ولی پیش از ترکش آن را غارت کرد؛ زیرا می‌دانست در چنان فاصله دوری از پایتختش نمی‌تواند به تسلط بر آن امیدوار باشد. در واقع در سفر طولانی‌اش به وطن، عقب سپاه او به‌طور دائم و فعالانه توسط نیروهای ایرانی مورد حمله قرار می‌گرفت (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۳۷).

بیش از یک دهه دیگر گذشت تا سلطان سلیمان برای بار دوم توانست دست به حمله دیگری علیه ایران بزند. (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۴۰) سلیمان با استفاده از برادر شورشی طهماسب القاص میرزا در سال ۹۵۴ بار دیگر کوشید تا بر آذربایجان و قفقاز تسلط یابد، اما با بازگشت سلیمان از آذربایجان بار دیگر طهماسب در تبریز بر تخت سلطنت نشست (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۶۰). در واقع این لشکرکشی بی‌نتیجه بود به استثنای تسخیر شهر وان که در دست ترک‌ها باقی ماند (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۴۲). سلیمان در سال ۹۶۱ دست به سومین و آخرین لشکرکشی‌اش علیه ایران زد. شاه طهماسب با استفاده از مشغولیت سلیمان با مجارستان ابتکار عمل را علیه ترک‌ها به‌دست گرفته بود، سپس در مقام فرماندهی کل نیروهای ایران، ارض روم را تسخیر کرد (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۴۳). اینک سلیمان آماده بود که تلافی کند. سلیمان و ارتشش پس از گذراندن زمستان در حلب در بهار پیش‌روی کردند. ارض روم را بار دیگر به تسخیر درآوردند (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۴۴). درگیری‌ها گاهی به نفع ایران و گاه به نفع ترک‌ها تمام می‌شد. برتری ارتش سلطان بدین ترتیب به ثبوت رسید که ایرانی‌ها در میدان جنگ توانستند با او روبه‌رو شوند و نه اینکه سرزمین‌هایی را که فتح کرده بودند، بازستانند. از سوی دیگر، ترک‌ها هم نمی‌توانستند این فتوحات دورافتاده را برای مدت نامحدود در برابر دشمنی حفظ کنند که نه می‌توانستند او را نادیده بگیرند نه اینکه از عهده‌اش برآیند. نتیجه حالت نه جنگ نه صلح بود که به نفع هیچ‌یک از طرفین نبود. سرانجام با ورود یک فرستاده ایرانی به ارض روم

در پاییز ۹۶۲ موافقت نامه متارکه جنگ امضا شد که در سال بعد با یک پیمان صلح دنبال شد (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۴۴).

۳-۴. جنگ‌های سلطان مراد سوم (۱۰۰۳-۹۸۲) با صفویه، اسماعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴) و شاه محمد خدابنده (۹۹۶-۹۸۵)

پس از فوت شاه طهماسب در زمان شاه اسماعیل دوم که جانشینش شد، دولت عثمانی دست به حمله علیه ایران با کمک قوای تاتار زد. دولت عثمانی با استفاده از موقعیت ضعف داخلی در ایران دست به این اقدام زد که منجر به شکست پی در پی دوارتش ایران و فتح بخش عمده گرجستان شد. (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۸۵) آنان به داخل داغستان و بدین ترتیب به سواحل دریای خزر رخنه کردند، ولی ایران یها دست به مقاومت زدند و جنگ دوازده سال دیگر به درازا کشید (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۸۵). در این سال‌ها (۹۹۸-۹۸۶) بخش‌های وسیعی از غرب و شمال غرب ایران از قفقاز تا آذربایجان در معرض تهاجمات مکرر قوای عثمانی قرار گرفت و به تصرف آن دولت درآمد. قوای عثمانی در بیشتر حملات خود به شهرها و روستاهای ایران با نهایت قساوت و بی‌رحمی به کشتار و قتل عام مردم ایران پرداختند. اوج قتل عام‌های آنان در زمان تصرف تبریز صورت گرفت (ابن عبدالله، ۱۳۸۷، ص ۱۹). با تمام این وجود، حفظ مناطق اشغال شده، دشوار بود. بیشتر سکنه شیعه‌مذهب بودند. بنابراین، به حکومت ایران وفادار ماندند. حکومت عثمانی با نظام مالیاتی و اجاره زمین خاص خود، اسباب رنجیدگی را فراهم کرد و ایلمردان چادرنشین حکومت، غیرمستقیم شاه صفوی را بر حکومت مرکزیت یافته مستقیم سلطان ترجیح می‌دادند (لردکین راس، ۱۳۷۳، ص ۲۸۵).

۳-۴-۱. دلایل جنگ در زمان سلطان مراد سوم

حمله عثمانیان علیه صفویان از دو انگیزه نشأت می‌گرفت: یکی توسعه طلبی ارضی و تأمین منافع سیاسی و اقتصادی دولت عثمانی. در این زمینه دو منطقه مهم قفقاز و آذربایجان از جمله مناطق مورد طمع عثمانیان بود که برای تسلط بر آن مناطق، بارها دست به کشکرکشی علیه صفویان زدند و دیگری، انگیزه مذهبی. به موجب فتوای شیخ الاسلام‌های عثمانی که مجوز شرعی حمله قوای

عثمانی به ایران بود، ایرانیان در حکم رافضیانی بودند که ریختن خون و غارت اموالشان حلال بود. (ابن عبدالله، ۱۳۸۷، ص ۷) بکیرکوتوک اوغلو محقق ترک در کتابی درباره روابط سیاسی ایران و عثمانی از اواخر دوره شاه طهماسب تا اوایل عصر شاه عباس اول علت حمله مراد سوم را این گونه بیان کرده است: «رافضی‌گری و قزلباشی در کشور عثمانی یک لابلالی‌گری به ایمان و اعتقاد بود که رخنه در آسایش و امنیت امپراطوری انداخته بود. طعن و تعریض به عبادت و برهم‌زدن آرامش توده‌های سنی و راهزنی‌ها و آدم‌کشی‌ها جلوه‌هایی از آن بود. مأمورانی که به‌طور مستقیم از ایران فرستاده می‌شدند از میان قزلباش‌های محلی انتخاب و مأمور می‌شدند و خلیفه نامیده می‌شدند، توده‌های مردم را تحریک می‌کردند که گروه‌گروه به ایران کوچ‌کنند. همچنین پول‌هایی را به عنوان نذور و صدقه جمع می‌کردند و به وسیله یک سازمان منظم مخفی به ایران فرستاده می‌شد».

فعالیت‌های این مأموران که به اصطلاح امروز ستون پنجم روزگار در آن زمان بودند و کار آنها خیانت به وطن بود به پایتخت عثمانی گزارش داده می‌شد. انبوهی این گزارش‌ها و دستورهایی که برای تعقیب و مجازات این مأموران صادر شده است، نشان می‌دهد که عامل مهم دشمنی میان دو دولت عثمانی و صفوی که قرن‌ها ادامه یافت همین تحریکات بود. (ریاحی، ۱۳۶۸، ص ۳۲) محقق دیگر ترک می‌نویسد: «پس از فوت شاه طهماسب در زمان شاه اسماعیل دوم که جانشینش شد، دولت عثمانی دست به مقابله با ایرانیان که صلح را در مرز به هم زده بودند، زد و بدین ترتیب جنگ ایران و عثمانی آغاز شد. علت اصلی جنگ علاوه بر اقدامات غارتگرانه به ویژه گسترش قزلباشگری در میان مردم شرق که توسط ایرانیان صورت می‌گرفت، تمایل دو دولت ایران و عثمانی برای نفوذ در گرجستان و آذربایجان بود» (گوگچه، ۱۳۷۳، ص ۳۰). در نقد سخنان گوگچه می‌توان گفت: «ایران بعد از طهماسب آن چنان دچار بحران و اغتشاش بود که حتی توان سروسامان دادن به امور داخلی خود را نیز نداشت چه رسد به برهم‌زدن صلح بین دو کشور ایران و عثمانی و دیگر اینکه قفقاز و آذربایجان جزء قلمروی صفویان بود و این دولت عثمانی بود که از بروز بحران در ایران سوء استفاده کرده و با آغاز جنگ درصدد بسط نفوذ و تسلط خود در این مناطق برآمده بود» (ابن عبدالله، ۱۳۸۷، ص ۶).

همچنین یونس زیرک، محقق ترک که تاریخ عثمان پاشا به اهتمام اوست در مقدمه کتاب خود در برشمردن اهداف عثمانی در حمله به قلمروی صفویان به توجیه تجاوزگری دولت عثمانی پرداخته و می‌نویسد: «مسئله اختلاف برانگیز سنی - شیعه وجود داشت، اما این تنها دلایل لازم برای اقدام به جنگ علیه صفویان نبود بلکه دلایل دیگری نیز وجود داشت از جمله حمایت از مردم سنی مذهب شروان و داغستان که به جهت سنی‌بودنشان مجبور به پرداختن مالیات به دولت صفویان بودند، اجابت تقاضای کمک حکام گرجستان که از دوران سلطان سلیمان قانونی بدین سو خواهان مقابله با دولت صفویان بودند و در آخر اینکه با دراختیارگرفتن سواحل دریای خزر با گشودن مسیر تجاری و زیارتی، راه دسترسی به ترکستان نیز هموار شود». او در ادامه، صفویان را متهم به انجام اقداماتی می‌کند که در نهایت موجب نقض پیمان صلح از جانب آنان و آغاز حمله و هجوم از سوی عثمانی شد. اتهاماتی که یونس زیرک برمی‌شمارد از این قرار است:

- تعرض و دستبرد به یک کاروان تجاری عثمانی و قتل تجار کاروان؛
- دستگیری و زندانی کردن مأموران رسمی دولت عثمانی که برای پیگیری واقعه مزبور فرستاده شده بودند؛
- دخالت در امور داخلی عثمانی با تحریک ایالات و عشایر مرزنشین؛
- دامن زدن به فعالیت‌های تبلیغی در قلمرو عثمانی از طریق ایجاد روابط میان علویان آناتولی و خانگه اردبیل؛
- ایجاد روابط نزدیک و دوستانه با دولت‌های مختلف اروپایی و وعده واگذاری مناطق سنی‌نشین قفقاز به روسیه. (ابن عبدالله، ۱۳۸۷، ص ۳۳)

در منابع آمده است که سلطان مراد علاوه بر انگیزه کشورگشایی، هدف سیاسی داخلی مهم دیگری را نیز دنبال می‌کرد و آن تضعیف موقعیت صدراعظم قدرتمند خود، صوقلی محمدپاشا و حذف او از سیاست عثمانی بود. کاری که در نهایت با قتل این صدراعظم که از زمان سلطان سلیم و سلطان سلیمان سکان اداره امپراطوری عثمانی را برعهده داشت، عملی شد. (ابن عبدالله، ۱۳۸۷، ص ۱۶)

صوقلی محمدپاشا که از مخالفان جنگ با ایران بود با عنوان کردن اینکه دولت عثمانی مرز طبیعی خود

را با ایران به دست آورده و صلاح نیست خود را بیهوده با ماجراجویی تازه درگیر کند و اگر چنانکه در این جنگ موقعیت‌هایی نیز به دست آورد، موقتی واگذار خواهد بود درصدد جلوگیری از بروز این فاجعه برآمد، ولی به سبب از دست دادن نفوذ و قدرت پیشین موفق نشد. (اوزون چارشلی، ۱۳۶۹، ۳/۶۱)

۴-۴. شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶) - سلطان محمد سوم (۱۰۱۲-۱۰۰۳) و سلطان احمد اول (۱۰۲۷-۱۰۱۲) با به قدرت رسیدن شاه عباس اول در غرب و شمال غربی همه ولایاتی که در طول مرز امپراطوری عثمانی قرار داشت به اشغال عثمانیان درآمد. (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۷۴) عباس برای آنکه در پرداختن به اوضاع داخلی دستش باز باشد در ۹۸۸ به اقدام دردناک، اما قاطعانه امضای پیمان صلح با عثمانیان دست زد که برخی از غنی‌ترین ولایات ایران را به دشمن واگذار می‌کرد؛ یعنی آذربایجان، قراباغ، گنجه، قراجه‌داغ و بخش‌هایی از گرجستان و کردستان (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۷۴). با تثبیت مرز شرقی و برقراری امنیت داخلی، نظر شاه متوجه بازپس‌گیری دو ولایت تحت اشغال عثمانیان یعنی آذربایجان و شیروان شد. هر زمان که او امکان بازپس‌گیری اراضی از دست‌رفته را با مشاورانش در میان می‌نهاد آنان قدرت سلاطین عثمانی و برتری شمار سپاهیان آنان را به وی خاطر نشان می‌کردند. اولین اقدام عباس ویران کردن قلعه‌ای در نهایند بود که عثمانیان به عنوان قرارگاه مقدم باقی گذاشته بودند. در ۱۷ ربیع‌الآخر ۱۰۱۲ شاه به بهانه رفتن به مازندران، اصفهان را به سمت شمال در جهت کاشان ترک کرد. از کاشان به قزوین بازگشت و سپس طی شش روز از قزوین به تبریز رفت. هنگامی که سپاهیان شاه به حدود ۲۰ کیلومتری شهر رسیدند ساکنان محل کلاه‌های ویژه صفوی خود را که در دوران اشغال عثمانیان مخفی کرده بودند بر سر نهادند و به پیشواز آنان رفتند (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۸۳).

طی بیست سال اشغال عثمانی، خسارات بسیاری به شهر وارد آمده بود. سپاه شاه از تبریز به سوی نخجوان رهسپار شد و آنجا را تسخیر کرد. این امر سبب شد که قوای عثمانی در جنوب ارس به ایروان عقب بنشینند و در آنجا تجمع کنند. قوای عثمانی در این ناحیه بالغ بر ۱۲۰۰۰ تن می‌شد و استحکامات ایروان که شامل سه قلعه مجزا بود همدیگر را تقویت می‌کردند و هر کدام دارای سپاهیان آماده کافی و آذوقه و ملزومات فراوان بودند، مشکل مهمی به شمار می‌آمدند؛ زیرا صفویان در جنگ‌هایشان با

عثمانیان به ندرت موفق به تصرف یک دژ از طریق هجوم به آن شده بودند. محاصره در طول زمستان ۱۰۱۲ ادامه داشت، اما به واسطه سرمای سخت، پیشرفت چندانی نکرد و سرانجام در محرم و صفر ۱۰۱۳ قلعه تسلیم شد. قوای صفویه به تهاجمات متعددی در قراباغ دست زدند. یک حمله انحرافی عثمانیان از بغداد دفع شد و فرمانده آن اسیر شد. خبرهایی حاکی از اینکه عثمانیان سرگرم تدارک یک حمله متقابل عمده از استامبول هستند موجب شد که شاه ناحیه قارص و ارض روم در آناتولی شرقی را ویران کند و دوالی سه هزار نفر از خانوارهای ارمنی را که تابستان را در آن ناحیه می گذراندند به عراق عجم منتقل کند. فرمانده عثمانی، جغال اغلی پاشا تا رودخانه ارس پیش روی کرد، اما چون فرصتی باقی نمانده بود برای زمستان به وان عقب نشست. یک سال به مانورهای متقابل گذشت و عاقبت شاه، الله وردیخان را برای نبرد به وان فرستاد که با پیروزی های فرمانده ایرانی، فرمانده عثمانی از طریق دریاچه وان گریخت تا به بسیج نیروهای جدید بپردازد. (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۸۴)

نبرد قطعی در این لشکرکشی در ۵ رجب ۱۰۱۴ در صوفیان در نزدیکی تبریز واقع شد. این نبرد همه جانبه عاقبت به پیروزی کامل قوای ایران انجامید. تا سال ۱۶-۱۰۱۵ آخرین سرباز عثمانی از سرزمین ایران که طبق عهدنامه آماسیه در ۹۶۲ مشخص شده بود، بیرون رانده شد. عثمانیان هنوز حاضر نبودند براساس آن قرارداد، مذاکرات جدیدی را آغاز کنند و زدوخوردهای متفرقه بین قوای عثمانی و صفوی برای چند سالی ادامه داشت. در این بین مذاکرات صلح نیز انجام پذیرفت، اما به واسطه حوادث مرزی که منجر به ازسرگیری خصومت میان عثمانیان و صفویان شد این مذاکرات بی نتیجه ماند تا اینکه سلطان احمد اول به فرمانده عثمانی دستور حمله به ایران با همکاری مجدد تاتارها را داد. شاه ایران دستور داد کلیه مناطق ایروان - وان را که سپاه متهاجم باید از آن می گذشت را ویران کنند. این عمل، پیشرفت عثمانیان را به تعویق انداخت و با مرگ سلطان احمد و جانشینی سلطان مصطفی که کمتر جنگ طلب بود امکان از سرگیری گفت و گوهای صلح پدید آمد. اگرچه صلحی قطعی برقرار نشد، اما تا سال ۱۰۳۲ آرامشی در صحنه نبرد میان طرفین پدید آمد. در آن سال، عباس از اختلاف داخلی در ناحیه بغداد که تحت کنترل عثمانی بود سود جست و شهر بغداد را که در ۹۴۰-۱ توسط سلطان سلیمان از شاه طهماسب گرفته شده بود، تسخیر کرد (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۸۵).

۵. نبردهای عثمانی و صفویه (در فاصله سال‌های ۱۰۳۸ از صفی میرزا تا ۱۱۴۴ و انقراض صفویه)

تصرف بغداد توسط عثمانیان در سال ۱۰۴۹ تنها چهارده سال بعد از تسخیر آن توسط عباس اول صورت گرفت. (سیوری، ۱۳۸۳، ص ۲۲۷) این اتفاق در زمان حکومت صفی میرزا، نوه شاه عباس اول و از فرزندش محمدباقر روی داد. در عراق، جنگ با ایران از نو در سال ۱۰۴۴ و در زمان سلطنت مراد چهارم (۱۰۴۹-۱۰۳۲) از سر گرفته شد و سلطان مراد با فرماندهی خود به سوی بغداد حرکت کرد. شاه صفوی بر بغداد مستولی شد و والی عثمانی آن را کشت. مراد، بغداد را محاصره کرد و بخش عمده‌ای از دیوار آن را نابود کرد. وی در سال ۱۰۴۹ وارد آن شد و بیست هزار نفر از نیروهای ایرانی را کشت. پس از آن مدتی در آنجا ماند و به بازسازی شهر مشغول شد و سپس با تعیین وزیر برای آنجا به استامبول برگشت (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۹۶). در زمان سلطنت محمود اول (۱۱۶۸-۱۱۴۳) دولت عثمانی برای جنگ با دولت صفوی عازم شده بر طهماسب دوم که در سال ۱۱۴۴ درخواست صلح کرده بود، غلبه کرد. به دنبال آن، طهماسب از تبریز، همدان و لرستان عقب نشست، اما نادرشاه افشار که در آن زمان در خراسان بود این معاهده را نپذیرفت و به اصفهان آمد و پس از عزل طهماسب و نصب فرزندش عباس سوم به جنگ با عثمانی شتافت و بر آنان غلبه کرد. وی بغداد را محاصر کرده درخواست صلح کرد و قراردادی در سال ۱۱۴۹ ه. ق در تفلیس امضا کرد. نادرشاه خود را شاه ایران نامید و قرار بر آن شد تا هر آنچه را عثمانی از سرزمین ایران تصرف کرده، بازپس دهد (احمدیاقی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۶).

فهرست منابع

۱. ابن عبدالله، ابوبکر (۱۳۸۷). تاریخ عثمان پاشا. مترجم: صالحی، نصرالله. تهران: انتشارات طهوری.
۲. احمدیاقی، اسماعیل (۱۳۸۸). دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال. مترجم: جعفریان، رسول. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. اوزون چارشلی (۱۳۶۹). تاریخ عثمانی. مترجم: نوبخت، ایرج. تهران: انتشارات کیهان.
۴. ریاحی، محمدمبین (۱۳۶۸). سفارتنامه‌های ایران. تهران: انتشارات توس.
۵. سیوری، راجر (۱۳۸۳). ایران عصر صفوی. مترجم: عزیزی، کامبیز. تهران: انتشارات نشر مرکز.
۶. گوگچه، جمال (۱۳۷۳). قفقاز و سیاست امپراطوری عثمانی. مترجم: وهاب ولی. تهران: وزارت امور خارجه مؤسسه چاپ و انتشارات.
۷. لردکین راس (۱۳۷۳). قرون عثمانی. مترجم: ستاری، پروانه. تهران: انتشارات کهکشان.